

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بازگشت به فرض دوم در کلام مرحوم شیخ

بحث در فروض ثلاثه‌ای بود که مرحوم شیخ انصاری مطرح فرمودند. گرچه بحث از فرض دوم به اتمام رسید ولی مرحوم سید در حاشیه رسائل، در فرض دوم نکاتی دارند که مناسب است این نکات را مطرح کنیم.

در فرض دوم شک در محمول مسبب از شک در موضوع است اما موضوع، موضوع معین و مشخص است. مثلاً موضوع برای نجاست تغییر است و فرض می‌کنیم حدود و جزئیات تغییر نیز مشخص است. مرحوم شیخ فرمودند با اجرای استصحاب در موضوع نیاز و وجهی برای اجرای استصحاب در احکام نیست. یک قاعده‌ای را دادند و فرمودند «لا معنى لإجراء الأصل في الموضوعات إلا ترتيب آثارها الشرعية». مثلاً اگر ما گفتیم این آب قبلاً متغیر بوده و الآن شک داریم آن تغییر باقی است یا نه، بقاء تغییر را استصحاب کنیم که نتیجه‌اش ترتب نجاست است. در همه‌ی موضوعات، استصحاب موضوع هیچ معنایی جز ترتب احکام و آثار شرعیه ندارد.

کلام مرحوم سید در فرض دوم

مرحوم سید کلام شیخ را در سه قسمت مورد بحث قرار داده. قسمت اول ناظر بر این ادعای شیخ است که فرمود، با استصحاب موضوع مغنی از استصحاب در حکم هستیم.

مرحوم سید می‌فرمایند «اطلاق کلام» مرحوم شیخ محل اشکال است به این بیان که اگر محمول قضیه‌ی ما، حکمی از احکام شرعیه نباشد یعنی محمول قضیه موضوعی از موضوعات احکام باشد، با استصحاب موضوع نمی‌توانیم حکم را بار کنیم. در مثال تغییر و نجاست، ما کلام مرحوم شیخ را قبول می‌کنیم و می‌گوئیم با استصحاب تغییر نجاست را مترتب کنیم.

اما در صورتی که محمول حکمی از احکام شرعی و یا از آثار شرعی موضوع نباشد اما مع ذلک شک در محمول مسبب از شک در موضوع باشد نمی‌توانیم کلام مرحوم شیخ را بپذیریم. مثلاً در زید عادل یک وقت منشا شک، ارتکاب و عدم ارتکاب فسق و گاهی منشا شک، شک در حیات است. در صورت دوم –منشا شک حیات باشد– با استصحاب نمی‌توانیم عدالت را بار کنیم چون عدالت از آثار شرعیه‌ی موضوع نیست ولو شک در عدالت مسبب از شک در موضوع باشد.

لذا می‌فرماید در این قبیل موارد ما دو استصحاب جاری می‌کنیم. یک استصحاب در معروض –یعنی موضوع– و یک استصحاب هم در عارض^[1].

مناقشه حضرت استاد در کلام مرحوم سید

به نظر ما اشکال سید وارد نیست. ما در توضیح کلام مرحوم شیخ گفتیم، شیخ می‌فرماید با وجود جریان اصل در سبب نوبت به جریان اصل در مسبب نمی‌رسد. سؤال اصلی این است که با اجرای اصل در سبب دیگر مجالی برای جریان اصل در مسبب نیست، آیا مقید به جایی است که مسبب از آثار شرعی سبب باشد؟ با اجرای اصل در سبب اصلاً شک در مسبب موضوعاً از بین می‌رود چون فرض این است که سبب برای آن است چه مسبب از آثار شرعی باشد یا نباشد. شرعی بودن یا شرعی نبودن سبب، در بحث، موضوعیت ندارد برای اینکه نفس سببیت چه سببیت شرعی و چه غیر شرعی اقتضا دارد که با اجرای اصل در سبب، موضوع شک در مسبب از بین برود.

مرحوم سید در ذهن شریفش این بوده که سببیت باید سببیت شرعی باشد و جریان سببی و مسببی در جایی است که مسبب از آثار شرعی سبب باشد. تحقیق همین است که می‌گوئیم این اختصاص به او ندارد. خواه مسبب از آثار شرعی‌اش باشد یا نباشد.

لزوم وجود اثر شرعی در استصحاب!

بحث دیگری که باید در اینجا مطرح شود این است که آیا در استصحاب باید بگوئیم «اثر شرعی» این استصحاب چیست؟ مثلاً وقتی می‌خواهیم استصحاب حیات را جاری کنیم، باید بگوئیم این الاثر الشرعی؟! یا اینکه چه کسی گفته استصحاب اثر شرعی لازم دارد؟

استصحاب باید جریانش در محیط شرع لغو نباشد و اتفاقاً سید هم خودش همین مبنا را دارد. مثلاً در جایی که موضوع مرکب از دو یا سه جزء است، جریان اصل در هر جزء به تنهایی، اثر شرعی ندارد چون تا در آن دو جزء دیگر اصل جاری نشود، اثر شرعی برای جریان اصل در جزء اول مترتب نمی‌شود. باید سه یا چهار اثر، در یک مرکب چهار جزئی جاری کنیم تا اثر شرعی بر این مرکب بار شود و همین مقدار کفایت می‌کند.

فرض کنید حیات و عدالت، دو جزء و این دو جزء موضوع برای جواز الاقتدا هستند. یعنی می‌گوئیم يجوز الاقتدا بالحيّ العادل. اگر در حیات شک کنیم با استصحاب حیات نه اثر جواز تقلید بار نمی‌شود و نه عدالت را اثبات می‌کند. از طرف دیگر اگر استصحاب عدالت را جاری می‌کنیم، بر استصحاب عدالت به تنهایی، اولاً نه جواز الاقتدا بار نمی‌شود و ثانیاً مثبت حیات هم نیست. اما اجرای این دو استصحاب در محیط شرع لغو نیست؛ یعنی اگر این‌ها را جاری کنیم مجموعاً جواز الاقتدا بر آن‌ها بار می‌شود.

ادامه کلام مرحوم سید

مطلب دوم سید خیلی مهم نیست ولی مطلب سوم، مطلب مهمی است. مرحوم شیخ فرمود صحّت استصحاب نجاست لیس من الآثار الجعلیة الشرعیة بلکه از احکام و آثار عقلیه است لذا اصل مثبت می‌شود.

مرحوم سید می‌فرماید جناب شیخ هر جا کلمه‌ی عقل آمد، نباید تعبیر آثار عقلیه به کار برود. قبول داریم موضوع صحّت استصحاب نجاست، تغیر است و وجود تغیر لازم است تا عقل، استصحاب نجاست را اجازه بدهد؛ ولی به این معنا نیست که صحت استصحاب نجاست از آثار عقلی استصحاب تغیر است.

مثلاً اگر عملی مثل نماز جمعه قبلاً واجب بوده و الآن همان وجوب را استصحاب کنیم. با استصحاب وجوب، عقل می‌گوید

اطاعت واجب است. آیا می توان گفت، صرف اینکه عقل می گوید اطاعت واجب است، استصحاب آثار عقلی را نمی تواند بار کند؛ حتی خود شیخ هم قبول دارد که اگر در مورد عملی استصحاب وجوب کردیم، حکم عقل به لزوم الطاعة می آید. یعنی همانطور که عقل، حکم به وجوب اطاعت در جایی که وجوبی برای شما از طرف شارع با علم وجدانی یا بینه ثابت شود، می کند؛ در جاییکه وجوبی را با استصحاب نیز درست کردیم، عقل می گوید این اثر بار می شود.

در این قبیل موارد کسانی که قائل به اصل مثبت هستند می گویند گاهی با استصحاب موضوع، یک حکم عقل محقق می شود نه اینکه ما با استصحاب بخواهیم اثر عقلی بار کنیم. در مثال لزوم اطاعت، عقل می گوید اطاعة المولى واجب و فرقی ندارد دستور مولا بالوجدان، بالبینه، خبر واحد یا با استصحاب ثابت شود. مرحوم سید می فرماید ما نحن فيه از همین قبیل است یعنی عقل می گوید اگر تغیر آمد، استصحاب نجاست جاری و صحیح است.

در ادامه می فرماید «یتحقق موضوع حکم العقل بصحة الاستصحاب وجدانا بدعوى أن موضوع حکم العقل بصحة الاستصحاب أعم من وجود الموضوع واقعا أو تعبدًا». در مسئله تغیر و نجاست یک بحث، در استصحاب تغیر و یک بحث در استصحاب نجاست است. شیخ می گوید با استصحاب تغیر ما نیازی به استصحاب نجاست نداریم و صحت استصحاب نجاست از آثار عقلی استصحاب تغیر است.

مرحوم سید می گوید صحت استصحاب نجاست یک اثر عقلی است و موضوعش تغیر است. تغیر اعم از اینکه واقعاً تغیر در عالم خارج باشد یا تعبداً! اگر ما موضوع را اعم گرفتیم در نتیجه با استصحاب تغیر موضوع برای صحت استصحاب نجاست وجداناً می آید. پس اشکال مرحوم سید به شیخ این است که صحت استصحاب نجاست اثر عقلی استصحاب تغیر نیست تا شما بگوئید اصل مثبت می شود. ما با استصحاب تغیر موضوع را درست می کنیم مثل لزوم الطاعة و حکم عقلی خود به خود جریان پیدا می کند.

بعبارة أخرى مرحوم سید می گوید وقتی موضوع درست شد خود به خود حکم عقلی آن هم می آید. مثل اینکه شما می گوئید فعلی که قبلاً واجب بوده الآن هم استصحاباً واجب است، موضوع حکم عقل به لزوم اطاعت درست می شود.^[2]

جمع بندی حضرت استاد

ما قائل به حجیت اصل مثبت هستیم پس اینجا مشکلی نداریم. اما روی مبنای قوم و مشهور که اصل مثبت را حجت نمی دانند محل این سوال وجود دارد که شما آنجایی که استصحاب وجوب می کنید، لزوم الطاعة که یک حکم عقلی است را بار می کنید یا نه؟ می گویند بله. می گوئیم شما که لزوم الطاعة را بار می کنید تخصیص در اصل مثبت می زنید؟ می خواهید بگوئید اصل مثبت حجت نیست الا در این حکم عقلی که ظاهر بعضی از عبارات آقایان همین تخصیص است.

ولی واقع مسئله این است که تخصیص نیست بلکه این حکم قهراً بار می شود و ربطی به اصل مثبت ندارد. به بیان دیگر با استصحاب، موضوعی درست می شود که این موضوع، موضوع برای حکم عقل واقع می شود. مثلاً فرض کنید اگر گفتیم الظلم حرام که یک حکم عقلی است؛ نمی توانیم بگوئیم زدن این آقا قبلاً ظلم بود، الآن شک می کنیم که اگر به او بزنیم ظلم است یا نه استصحاب می کنیم ظلم بودن را. اما حکم عقلی الظلم قبیح اینجا جریان پیدا می کند؛ نه، برای اینکه این حکم متوقف بر موضوع واقعی اش است نه موضوع تعبدی اش. ما دو جور آثار عقلیه داریم: الف- آثار عقلیه ای که موضوعش اعم از واقعی و تعبدی است ب- آثار عقلیه ای که موضوعش موضوعات واقعیه است.

کسانی که می گویند اصل مثبت در استصحاب حجیت ندارد، در جایی است که اثر عقلی، اثر عقلی ای باشد که فقط و فقط

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ حاشية فرائد الأصول، ج3، ص: 335 و 336: محصل كلامه في الايراد على هذا الشق وجوه ثلاثة، الأول: أنّ استصحاب الموضوع مغن عن استصحاب الحكم و رافع للشك عنه، إذ لا معنى لاستصحابه إلّا ترتيب الآثار الشرعية المترتبة على هذا الموضوع. و يمكن المناقشة في ذلك بأنّ هذا لا يتم على إطلاقه، إذ قد يكون العارض الذي شك فيه من جهة الشك في موضوعه غير الحكم الشرعي بل موضوعا له كما إذا شك في العدالة مسببا عن الشك في الحياة فاستصحاب الحياة هنا غير مغن عن استصحاب العدالة، لأنّ العدالة ليست من الآثار الشرعية للحياة جزما.

[2] □ حاشية فرائد الأصول، ج3، ص: 336 و 337: الثالث: أنه مع الاغماض عن الإشكال الثاني أيضا لا ينفع استصحاب الموضوع، لأنّ صحة استصحاب الحكم ليس من الآثار الشرعية للموضوع بل هو أثر عقلي دلّ عليه حكم العقل بالتقريب السابق، فلا يمكن إثباته باستصحاب الموضوع. و يمكن أن يجاب عن ذلك: بأنّ المقصود من استصحاب الموضوع ليس ترتيب هذا الأثر العقلي كي يبتني على حجية الاصول المثبتة، بل ندعي أنه بعد استصحاب الموضوع يتحقق موضوع حكم العقل بصحة الاستصحاب وجدانا بدعوى أنّ موضوع حكم العقل بصحة الاستصحاب أعم من وجود الموضوع واقعا أو تعبدا نظير ما ذكرنا غير مرة سابقا من أنّ موضوع حكم العقل بوجوب الطاعة أعم من الواجب الواقعي و التعبدي، فإن استصحاب الوجوب مثلا يتحقق موضوع حكمه وجدانا و لا يتفرّع على الأصل المثبت كما قد يتوهم، هذا. و محصل ما ذكرنا هنا أنه لا مانع من إجراء استصحاب الموضوع ثم إجراء استصحاب الحكم فيما إذا لم يكن استصحاب الموضوع مغنيا عن استصحاب الحكم و رافعا للشك فيه كما في صورة كون الشك في الحكم غير مسبب عن الشك في الموضوع، و في صورة كون العارض الذي يراد استصحابه غير حكم شرعي بل موضوعا له و كان الشك فيه مسببا عن الشك في معروضه فيستصحب الموضوع أولا ثم يستصحب العارض كما أورده السائل.